



ارگان نشراتی گروه توحیدی قیام مستضعفین افغانستان

شماره ۶ - عقرب ۱۳۶۶

فجر آزادی



پیروز باد جهاد عادلانه، مردم مسلحان ما

کتابخانه حضرت عقیقه

فهرست:

- گامی فراپیش بسوی قرآن
- شریعتی پاسخی به نیاز زمان ما
- قانون اساسی سنگر کاغذی رژیم مزدور
- صفحه شعر
- اعلامیه به مناسبت سوم موت
- اعلامیه به مناسبت عید قربان
- تفسیرهای کوتاه
- احزاب قرآنی پدیده دیگری از ساریه رسوای رژیم

گامی فراپیش بسوی قرآن

افلا یتدبرون القرآن ام علی قلوب اقلها ما
 آیا در قرآن تدبر نمی کنند یا قلوبهای آن بر قلبهایی زده شده است.
 ولقد یسرنا القرآن للذکر فهل من مذكور. (س. محمد - آیه ۲۷)
 در حقیقت قرآن را برای تذکر آسان آوردیم پس آیا متذکر شوند یا نه هست.
 (س. محمد - آیه ۴۷) (بقیه در صفحه ۲۷)

پاسخیه نیاز زمان ما

قانون اساسی

سنجش کاغذی رژیم مزدور

★ ★ ★ ★ ★

سرانجام پس از مدتها ، تبلیغات مقدماتی و
 هیاهو و ادب و بیدار ، رژیم عامل شوروی ،
 طرح قانون اساسی را غرض نظر خواهی عامه
 در نشرات دولتی به چاپ رسانید و هم در این
 رابطه کنفرانس سرتاسری حزب مزدوران را
 تشکیل داد تا اعضای حزب ، شیوه های عملی
 مورد پذیرش قرار گرفتن این قانون را کسب
 بقول نانچیب بزرگترین سند مصالحه ملی -
 می باشد - مورد بحث قرار دهند . نانچیب
 در سخنرانی افتتاحیه خود طرح قانون -
 اساسی را به عنوان سندی که آئینه تمام نمای
 سیاست رژیم در مرحله کنونی است معرفی
 نموده و گفت : - اگر کسی میخواهد ما را -
 بشناسد قانون اساسی ما را بخواند . با آنکه
 بخشی از موضوعات مطروحه در کنفرانس ، به
 مشکلات و مسائلی حزب مزدوران مربوط می شد
 اما این مشکلات و مسائل به قول نانچیب به
 خاطر آن مطرح میگردد که بتواند حزب را
 با سیاست فعلی رژیم یعنی مصالحه ملی
 هم آهنگ سازد ، در همین جمله ، این اعتراض
 - فبروشنی نهفته است که حزب مزدوران
 جز وسیله اجرایی سیاست اربابان شوروی -
 چیزی نیست . بقیه در صفحه ۱۷

و ما ارسلنا فی قریه من نذیر الا قال متروفوها
 انابما ارسلتم به کسافرون . (نبأ - ۳۴)
 به هیچ شهری انداز دهنده نفرستا دیم
 مگر آنکه نرانند و زان و منعمان گفتند شان ما
 بدانچه شما ما مورابلا غ آن هستند کافریم .
 و کذک ما ارسلنا من قبلک فی قریه من نذیر الا
 قال متروفوها ان اوجدنا آباءنا علی امة وانا علی
 آثارهم مقتدون . (زخرف - ۲۳)
 بدین ترتیب قبل از توبه هیچ شهری انداز
 دهنده نفرستادیم مگر آنکه زرانند و زان و مترفین
 گفتند پیروان راه و کیشی هستیم که پی دراز
 خوبتر ابدان یافته ایم .
 یکی از شاخص ترین وجوه عصر ما (وینابر -
 دریافت ماعده توبین شاخص) که عصر ما را از
 سایر اعصار و قرون متمایز می سازد . شرکت
 آگاهانه همه جا گیر و مردم وسیع تر - ه های
 محروم و شکم گرسنه در پی کار بخاطر آزادی و
 عدالت اجتماعی و حق تعیین سرنوشت شایسته
 می باشد . البته تاریخ انسان هیچگاهی
 از بیکار و مبارزه تهی نبوده است و فریاد عدالت
 طلبی و آزادی خواهی انسانها در راز و نیاز
 بقیه در صفحه ۴

رویک دشمن عمده مردم ما

شریعتی پاسخی به ... بقیه از صفحه (۳)

برگیند که همه امکانات مادی و معنوی خویش را بکارند از ندوبه یک ارگانیزم واحد تبدیل گردند تا در برابر دشمنی که تجربه سرکوب و دشمنانه و استعمار ظالمانه همه قدرت های اهریمنی را پشتوانه حاکمیت خویش ساخته است و علم و هنر و مذهب و فلسفه و فلسفه علمی را در اسخدا م گسترش حیطه نفوذ خویش در آورده است پیروز گردند .

تنها مردم اند که میتوانند انقلابی را به پیروزی برسانند . این فتوا و فرمان بی چون و چرای تاریخ است و هزاران تجربه اثبات کننده این حقیقت که میزان پیروزی هر انقلابی مستقیماً متناسب است با حضور و شرکت آگاهانه مردم در آن انقلاب بود قیقا در همین جاست که ارزش و اهمیت و نقش ایدئولوژی انقلابی مشخص میگردد زیرا این فقط ایدئولوژی است که حضور آگاهانه ملخها را تضمین می نماید و دوام حضور همه جانبه آنان را برای ادامه دادن انقلاب ، جلوگیری از حاکمیت ارتجاع و دشمنان رنگارنگ انقلاب و سوء استفاده جویان فرصت طلب از ضد خدا و مردم ممکن می سازد .

استالینیزم هیتلریسم و سایر رژیم های توتالیترارینستی اعم از مذهبی و غیرمذهبی فقط بر زمینه ای میتوانند احساسات و شور انقلابی خلق را زنده بانی برای عروج شان براریکسه قدرت بسازند که حضور آگاهانه خلق ضامن استمرار انقلاب نباشد ، بی خودی نیست که در چنین رژیم های ایدئولوژی زدایی یکی از

تاریخ هیچگاه ای خاموشی نپذیرفته است اما این فقط در عصر ماست که ضرورت اجتناب ناپذیر باید ثلویزی به مثابه عمده ترین پشتوانه حرکت انقلابی خلقها و تنه با ضامن پیروزی این مبارزات مطرح میگردد و ملت ها با توسل به آن به سازماندهی آگاهانه و هدفمند رستاخیز کبیر رهایی انسان پرداخته بسوی پیروزی نهایی یعنی تحقق امامت محرومین و مستضعفین و نفی کامل و همه جانبه استثمار و استعمار و استحمار به پیش می روند از طرفی نیز دشمنان آزادی و عدالت هیچگاه ای به اندازه امروز نیر و نمسند نبوده اند و توانایی و امکانات فعلی را نداشته اند :

امپریالیزم جهانی اشکال و ابزار ستم و تجاوز را در کمالترین شکلش در اختیار دارد و پرواضح است که مبارزه در برابر چنین دشمنی و در فرجام آن پیروزی بر چنین دشمنی نمی تواند به سادگی و آسانی میسر گردد .

ضرورت تئوری برای انقلاب بویژه در عصر ما و زمان ما تا آنجاست که می توان ادعا کرد بدون تئوری بدون مکتب و ایدئولوژی اساساً و اصولاً نمی توان از انقلاب حرفی به میان آورد و این را تجربه پیکارهای آزادی بخش ورهایی بخش خلق ها با وضوح تمام بیان میدارد .

خلقهای مستضعف و ملت های محروم فقط آنگاه می خواهند توانست شاهد پیروزی را در

اهداف اساسی دولت قرار میگیرد و حتی حزب
 نیز تحت حاکمیت پلیس سیاسی قرار گرفته
 و در نهایت یک نفر هم به جای مردم سخن
 میگوید هم به جای انقلاب و . . . و
 توده ها عوام کا الانعام که رسالت شان در تقلید
 از مرجع تقلید خاتمه می یابد و مسئولیت شان
 در پرستش رعب و تافتی درین نیست که رهبر -
 قبله گاه یرولتاریای جهان نامیده شود یا -
 پیشوای مستضعفین دنیا و . . .
 مروری گذاریم و مختصر بر تاریخ مبارزات خلقها ی
 محروم بویژه طی یک قرن اخیر بخوبی روشن
 می سازد که فقروفقدان ایدئولوژی چگونه
 ثمرات خون و فدای توده های ایشاگر را بدامن
 دشمنان آنان انداخته است .
 از مبارزات ضد استعماری خلق هند تا جنبش
 های مقاومت ضد فاشیستی اروپا و قیامها ی
 ضد انگلیسی مردم قهرمان افغانستان در -
 جنگهای سه گانه با امپراطوری بریتانیای کبیر
 و صد ها نمونه دیگر اثبات کننده مدعای ماست .
 چرا جنبش مشروطه خواهی در شرق دست
 آورد چه مکتبی نداشت و بر رخم قیل و قال و
 داد و بیداد های محافل روشنفکری ، هیچگاهی
 نتوانست توده ای شود! در حالیکه -
 همین پدیده در غرب به عنوان نقطه عطفی
 تاریخی در آمد و مایه رایش حرکت های عظیم
 انقلابی گردید . بخاطر آنکه مشروطه
 خواهی در شرق پشتوانه ای جز چند شعار
 کلی و حتی کنک و مبهم نداشت در حالیکه

مشروطه خواهی در غرب ده ها سال تفکر و اندیشه
 یشه و هزاران کتاب و جزوه و رساله را پشت
 سر خود داشت .
 مقاومت عظیم ملت کبیر و آزاده افغانستان
 که سرافرد ای کودتای منحوس چوا سیسیس
 امیر یالیزم شوروی زایش خویش را آغازید در -
 ۹ سال و اندی عمرش یکبار دیگر نقش و اهمیت
 تئوری انقلابی و ایدئولوژی انقلابی را به
 مشابیه هدایتگر حرکت توفانزای ملت ما با وضوح
 تمام مطرح کرد و ضرورت اجتناب ناپذیر آن را
 بر هر منکری مدلل ساخت و هم ازینروست که
 حتی جریانات و گروههای فاقد ایدئولوژی ،
 که حتی ساده ترین تعریف از ایدئولوژی را
 نمی فهمند از ایدئولوژی سخن میگویند
 و از کار ایدئولوژیک و یا مثلاً از جهان بینی -
 اسلامی و قس علیهذا .
 در حالیکه واقعیت مسئله نشان میدهد
 این حقیقت دردناک است که فقرات ، بدهی و
 فقدان مکتب هدایتگر بزرگترین خلایق میچون
 در حرکت ملت ما را می سازد و تا آنجا که بیرک
 لارمل در پلنوم سیزدهم حزب مردوران ادعا
 کند که : ما در میان گروهها ، احزاب -
 مخالف ، مخالفین آرمانی نداریم .
 در چنین زمینه ایست که روسها و ایادی پلید
 آنان ، تسلیم مردم قهرمان ما را چشم طمع
 می دوزند و مصالحه ملی و راه حل سیاسی
 را پیشتر می کشند و همان شعارهایی را به

اهتراز درمی آورند که قبل برین ارتجاع مردم ما را تشکیل میدهد و یگانه راه توفیق فتوای آنرا به عنوان محوری جهت ایجاد اردو دسته های کدایی بکار گرفته بودند بدین گمان که انگیزه های مقاومت را از میان

برده و زمینه ای برای قیام و عصیان برجای نمانند، و این نمایشی دیگر است از کودنی و حماقت گاو مننانه مزدوران بی شعور

و شرف امپریالیزم چه هنوز نتوانسته اند انگیزه های اصلی و اساسی مقاومت خلق ما را شناسایی نمایند.

مزدوران بیمقدار امپریالیزم فکری کنند با تغییر رنگ بیرق و متدس بشودن مالکیت فکری و پس گرفتن اصطلاح اصلاحات ارضی

و اظهار احترام به روحانیین و دعوت از دلان سرمایه و... و اینهمه را در زیر نقاب اسلام خواهی های دروغین پوشانیدن می

توانند مردم افغانستان را بفریب و برنیات شوم و پلید اربابان خویش ببرد و میاندازند غافل از آنکه

برغم پندار و تصور ابلهانه ی حضرات، مردم ما بخاطر دفاع از منافع فتوالمها و اربابان و یا حفظ عبا و عمامه، ملایان قیام نکرده اند، بلکه

بخاطر دفاع از استقلال، آزادی، ارزش های ملی و انسانی ریه پابر خاسته، و تفتک بسته

دست گرفته اند که حضور نظامی قشون اجنبی و حاکمیت ضد انسانی مزدوران بی شرم و شعور

امپریالیزم شوروی آنرا لگد مال کرده است. بهر تقدیر فقرا و ید ثلوزی وضع مبارزه سازمان

یافته، مکتبی پاشنه آسین جنبش مقاومت

مردم ما را تشکیل میدهد و یگانه راه توفیق فتوای آنرا به عنوان محوری جهت ایجاد اردو دسته های کدایی بکار گرفته بودند بدین گمان که انگیزه های مقاومت را از میان

برده و زمینه ای برای قیام و عصیان برجای نمانند، و این نمایشی دیگر است از کودنی و حماقت گاو مننانه مزدوران بی شعور و شرف امپریالیزم چه هنوز نتوانسته اند انگیزه های اصلی و اساسی مقاومت خلق ما را شناسایی نمایند.

مزدوران بیمقدار امپریالیزم فکری کنند با تغییر رنگ بیرق و متدس بشودن مالکیت فکری و پس گرفتن اصطلاح اصلاحات ارضی و اظهار احترام به روحانیین و دعوت از دلان سرمایه و... و اینهمه را در زیر نقاب اسلام خواهی های دروغین پوشانیدن می

درین شکی نیست که یک ایدئولوژی همپا با - در آنه بتواند ونه اینکبر اساس شرایط خارجی تحولات باید تکامل یابد اما این تکامل باید استوار سازد .

به معنی استمرار و تدوم آن ایدئولوژی باشد حکمت در تعبیر قرآن افاده کننده همین

در غیر آن پس از مرور چند سالی چیزی از آن = مطلب است، از محکم شدن و مراد آگاهی ایست

ایدئولوژی نمی ماند . دیالکتیک نهفته کما و جوهره باز زندگی، بار و ج و خون محکم شده است

در استمرار، ثبوت و حرکت را با هم توأم دارد باشد آگاهی ذهنی فیلسوف و فقیه و جامعه شناس

هم چون خود انسان که در عین حال تکامل نیست خود آگاهی ایست که انسان در تمام

و تحول داران ایده آل های ثابتی است که هستی اش و با ن در زنده وجودش آنرا وجود آن میکند

ثبوت آن از ثبوت وجودی انسان سرچشمه و درمی یابد و همین حکمت است که پیامبر ار

می گیرد و ایده آل های نوعی انسان نام توحیدی مأمور تعلیم آن به مردم شده اند

دارد که حتی مارکس نیز بدان اعتراف و بسا و هموالدی بعث فی الامیین

دارد آنجا که از هنر یونان قدیم سخن میگوید و یعلمهم الكتاب والحکمه

و از لذتی که هنوز میتواند در انسان عصر ما و قرآن کتابی است محکم کتاب حکمت آیاتة

ایجاد کند . شم قُلت من لدن حکیم خبیر - یعنی سی

پایه مبنای هر ایدئولوژی بی جهان بینی است و جهان بینی ترکیبی است هم آهنگ از تلقی

علمی انسان از جهان و ارزش های وجودی وی درین جاست که ماتریالیزم فلسفی پاد ر هوا

که بر اساس تلقی علی اش از جهان توجیه می گراید و حق پرستی و ایثار جان و مال و گذشتن

می شود . بر مبنای همین تلقی است که ما از نام و زندگی و بد بوش آگاهانه فقر و گمنامی

ایدئولوژی را ادامه غریزه در انسان تعریف و حتی بدنامی رانمی تواند توجیه کند، جز

می کنیم . چه همانگونه که غریزه انگیزشی - آنکه همچون پولیتسرا اعتراف کند که در فلسفه

درونی (البته جبری) که حرکت موجود آر ماتریالیست و در اخلاق ایده آلیست هستیم

را موجب می شود ایدئولوژی نیز بر اساس - اگر توجیه داشته باشیم که اخلاق یعنی چگونه

انگیزه های درونی حرکت انسان را در جامعه ز نبودن و چگونه رفتن ، معنی این جمله -

موجب میگردد (بصورت انتخابی) این میشود که ما از نظر ذهنی ماتریالیست ولی

۳ - بنا به یک ایدئولوژی راستین آن - در زندگی ایده آلیست هستیم .

ایدئولوژی ایست که حرکت انسان را بر مبنای (دیالکتیک یعنی همین؟)

درك وجودی اش از هستی (حکمت) جهت برپا چنین تلقی ایست که ایدئولوژی ، حزب ،

تاریخ
۱۳۰۲
۱۳۰۳
۱۳۰۴
۱۳۰۵
۱۳۰۶
۱۳۰۷
۱۳۰۸
۱۳۰۹
۱۳۱۰
۱۳۱۱
۱۳۱۲
۱۳۱۳
۱۳۱۴
۱۳۱۵
۱۳۱۶
۱۳۱۷
۱۳۱۸
۱۳۱۹
۱۳۲۰
۱۳۲۱
۱۳۲۲
۱۳۲۳
۱۳۲۴
۱۳۲۵
۱۳۲۶
۱۳۲۷
۱۳۲۸
۱۳۲۹
۱۳۳۰
۱۳۳۱
۱۳۳۲
۱۳۳۳
۱۳۳۴
۱۳۳۵
۱۳۳۶
۱۳۳۷
۱۳۳۸
۱۳۳۹
۱۳۴۰
۱۳۴۱
۱۳۴۲
۱۳۴۳
۱۳۴۴
۱۳۴۵
۱۳۴۶
۱۳۴۷
۱۳۴۸
۱۳۴۹
۱۳۵۰

سازمان ، و . . . به بهت های ذهنی ر — تا بوهای شبه مذهبی و جادویی و دگم های متعصبانه جاهلی بدل میگردد و تمسک چنانشین انتخاب شعوری می شود و در نهایت عامل از خود بیگانگی و الیناسیون انسان در تلقی رایج و حاکم مذهبی نیز قضیه بر همین منوال است . چه در اینجانب نیز . عذاب قسری و آتش جهنم و مارغانشیه و در جهت دیگر — حور و غلمان و زنان همیشه باکره ایکه فاصله دوشیمسنگاهشان از شرق تا غرب است و . . . به عنوان عوامل خارج از انسان موجب — انگیزش آدمی میگردد و در نتیجه هستی و — آفرینش و انسان و جهان و ارزش های متعالی خدایی و انسانی در محدوده تنگ نظری های خود خواهانه و ناپویید آلیستی مورد ارزیابی — قرار میگیرد و هر فردی از دیدگاه منافع فردی و شخصی خویش در قبال آنان موضع گیری مینماید . — پرواضح است که با چنین بینشی سخن گفتن از مردم و سرنوشت جامعه ، قسط و عدالت و آزادی و امثالهم وقت خود را هدر دادن است و دلیلی ندارد که کسی خود و هستی خویش را در جهت اینها فدا کند و رنج و شکنجه و زندان و تبعید را پذیرا گردد ، مگر در صورتیکه موجب دریافت جایزه در بهشت باشد . اینجاست که مذهب هدف میشود و فقیه دین ، بخاطر حفظ دین و ترویج آن در رناب عیلا کوفتخ بغداد و درهم کوبیدن قریه — ها و قضبات و کشتارده ها هزار زن و مرد را

تا همد می شود و یا غافل از سرنوشت شوم سیاه خلق با استفاده از امکاناتی که فلان خلیفه عباسی و صفوی و مغز نوی در اختیارش گذاشته است بد تحقیق در مورد مذکور بودن و مؤنث بودن ملائکه و چگونگی جماع آنها و احکام بیت الخلا می پردازد برای نادر خان جمعیت العلماء درست میکند ، هتلا را بخاطر آنکه ضد کونیت است شنا میگوید و ظاهر شاه را المتوکل علی الله لقب میدهد و باز هم به خاطر دفاع از دین و اجازه ترویج آن حضور تره کی شرفیاب می شود و پنجاه هزار — افغانی نیز کک بلا عوض تقدیم میدارد ، در میان این در راه یعنی ماتریالیزم و ایده آلزم ، شریعتی اماراه سوسی وای ان کشاید و نشان می دهد که ایده آل یوزم مذهبی و ماتریالیزم ضد مذهبی پشت روی — یک سکه هستند اگر چه از در راه ، به یک منزل می رسند که از همان آغاز کار نیز در — جستجوی دو چیز نیستند . حتی ایده آلهای این هایکی بیش نیست ، تنها تفاوتی که وجود دارد اینست که آن یکی در آن دنیا و این یکی در همین دنیا جستجو کران است . چگونه انتخاب کنیم ؟

در تلقی شریعتی انسان موجودیست که در توانایی انتخابش خلاصه می شود — انسان از زمانی آغاز می شود که انتخاب میکند ، تبار زخارجی این انتخاب برای اولین بار با عصیان آدم آغاز می شود آنهم در برابر — خدا و دین ترتیب انسان ، شدن خویش

رباخروج از بهشت و هبوط در زمین آغاز
 میکند و عسی آدم ربه بکلمات . . .
 دربر خود با اید ثولوژی نیز شریعتی از
 انتخاب آغاز می کند . ربا اگر یک اید ثولوژی
 توسط خود ما انتخاب نکرد بلکه توسط کسی،
 یا کسانی برای ما انتخاب کرد چه حق باشد
 چه باطل ، موجب انحراف و تعطیل استعداد
 های انسانی ما خواهد شد چه ، تقلید
 شاخص ترین خصوصیت میمون است همچنانکه
 استوارت هیل میگوید : کسانی که اجازه
 می دهند جهان یا بخشی از جهان برای
 شان برنامه پریند به هیچ یک از استعداد
 های انسانی ، جز استعدادی که فیعون
 دارد نیازی ندارند .
 قرآن کریم نیز با صراحت تمام آنانرا که
 عقیده مذهبی شان را به اعتبار اینکه از دیدران
 شان میراث برده حق می شمارند به مسخره
 می گیرد .
 قال موسی اتقولون للحق لما جاءکم اسحر
 عداولایفلم یسلح الساحرون قالوا اجئتنا بالتلقین
 عما وجدنا علیہ اباؤنا و انکون لکم الکبیراء
 فی الارض و ما نحن لکم بامونین ۱۴
 موسی گفت : اکنون که حق برایتان آشکار
 شده است آنرا جادومی پندارند در حالیکه
 جادوگران رستگاری نمی شوند . گفتند آیا آمده ای
 تا ما را از دینی که از دیدران ما رسیده است
 منحرف کنی و بزگی در زمین ار آن شما شوند

مابه شما ایمان نخواهیم آورد .
 مسئله اساسی اینست که برای انتخاب
 اید ثولوژی خبر کدام معیارها تکیه باید کرد
 و بر اساس کدام معیارهایی به ارزشیابی
 پرداخت باید نظر داشت این امر که اید ثولوژی
 را برای حل نیازهای مقطعی و مرحله ای
 نمی طلبیم ، زیرا نمی توان بر راه حل های
 موقتی و مقطعی اسم اید ثولوژی را گذاشت .
 در انتخاب اید ثولوژی هیچ پایه و مبنا
 اساسی تر و محکم تر از تاریخ انسان نمی توان
 یافت چه تاریخ پیرو شده شدن انسان است
 و شدن انسان ، گرچه نشیب و فرازهای گوناگون
 و مراحل متنوع دارد ولی در عین حال محورهای
 ثابت و مشخصی را نیز میتوان در آن یافت که از
 حقیقت نوعی انسان در حال شدن مایه میگیرند
 وجود و وجودی انسان را حکایت می کند . اگر
 در مطالعه تاریخ جریان و یا جریاناتی را یافتیم
 که بررغم همه تحولات و دگرگونی ها
 هیچگاهی زوال نپذیرفته و در میان همه
 ملت ها و همه انسانها بود خود شرا حفظ کرده
 و در اشکال گوناگون نمود یافت است . میتوان
 آنرا به عنوان محک و معیاری برای انتخاب
 اید ثولوژی بکار گرفت .
 در مطالعه تاریخ انسان سنجریان را میتوان
 یافت که پیوسته زوال ناپذیری خویش را
 حفظ کرده اند و بررغم موانع و ضدیت ها و کینه
 تو زوهای که نابودی و فراموشی آنرا
 خواستار بود و اندواز سرکوب جریان تاجعبل

وسخ و تحریف را در جهت از میان برداشتن
شان بکار گرفتند ، استمرار نشان را حفظ
نموده اند . این جریانات عبارتند از —
عرفان ، آزادی ، برابری ،
۱: — عرفان — داروین احساس عرفانی را
فصل میزانشان و حیوان می شمارد و تا آنجا که
اسناد مکتوب و غیر مکتوب مانده از روزگاران
پیشین نشان میدهد ، این احساس حتی
قبل از بیدایش طبقات وجود داشته است و
نمی تواند مولود و محصول نظام طبقاتی باشد .
۲: — آزادی — یکی از تعریفات پذیرفته شده
تاریخ اینست که : تاریخ بستر خروج تدریجی
انسان است از قلمرو ضرورت به قلمرو آزادی اگر
همین مسئله نباشد اصولا از حرکت و تکامل
در تاریخ نمیتوان سخنی گفت .
۳: — برابری و عدالت — این تعبیر
که تاریخ عبارت است از کشمکش طبقاتی اگر
یکسره درست هم نباشد ، دست کم ، —
استمرار عدالت طلبی و برابری خواهی را
در طول تاریخ نشان میدهد و مردانش
آموزمندی تاریخ می داند که اگر مبارزه و
بیکار بخاطر عدالت و برابری را در تاریخ
ندیده بگیریم از تاریخ چیزی نمی ماند .
فاجعه اساسی از آنجا آغاز می شود که هر
یک از این سه جریان جدای از هم افتادند
و نه فقط جدای از هم بلکه در ضدیت با هم
قرار گرفتند و اثبات هر کدامی بصورت الزامی
یعنی آن دوتای دیگر را در بر گرفت .

تصوف ، عرفان را به تنهایی گرفت و دغدغه
عدالت خواهی و آزادی طلبی را کنار
دنیا پرستان قلمداد کرد ، حتی خود به
حربه و سرکوب و عامل انحراف عدالت خواهی
و آزادی طلبی بدل گردید . لیبرالیزم —
آزادی را به مثابه نقابی که استعمار و حشیا نه
و استبداد ضد انسانی سرمایه داری را —
پوشاند و توجیه کند پرچم خویش ساخت و
ازین طریق جنبش های عدالت طلبانم خلقها را
تحت عنوان دفاع از آزادی به خاک و خون
کشید و سوسیالیزم دولتی عدالت خواهی را
به مثابه ساطور قتل عام آزادی و آزادی خواهی
بکار انداخت و در نهایت از آنجا که این سه مقوله
صرفا در یک رابطه ارگانیک ، متقابل و دیالکتیکی
می توانند تحقق عینی بیابند و مرگ هر کدامی
مرگ آن دوتای دیگر الزامی می سازد ، هیچ
یک از آنها تحقق عینی نیافت .
شریعتی اما . اسلام راستین محمدا —
گره گاه وحدت این سه جریان می یابیم
و نه صرفا از نظر ذهنی ، که از نظر عینی .
الگوها و نمونه های عینی و قابل دسترس
و شناخت را از پیشگامان موحد اسلام به
شهادت میگیرد تا نشان دهد که بر رغم اسلام
حاکم بر تاریخ و اسلامی که دست پخت —
برزاد خانه های اموی و عباسی و سلجوقی و مغز نو
است ، اسلامی که از خانه محمد بیرون آمده
است در تداوم و تسلسل آن جریان عدالت —
خواهان و آزادی طلبانه ایست که در طول

- تاریخ بشری به پیشگامی پیامبران توحیدی — میدهد و حادثه خونین عاشورا بوجود می آورد
هدایت و عبرتی می شده است .
- و تا امروز نیز ادامه پیدا می کند .
- بدین ترتیب اسلام در مبارزه بخاطر
شریعتی توحید را اساس و زیربنای اسلام —
تامین عدالت و آزادی و حاکمیت مردم و پیشوائی
معرفی می کند . اما این توحید ، که بیان
سیاسی و حقوقی اثر را در امامت و عدل مییابد —
نه در آن سوی آسمانها و متافزیک ، که قبل
از همه در زمین مطرح میگردد و معنی پیدای
— کند . سخن از عدل الهی و عدل هوایی —
مرتجعین راست ، مصرانه کوشیده
نیست تا نزاع اشاعره و مرجئه و سد و باره مطرح
ومی کوشند تا محتوی آزاد یخواهانه و عدالت
گردد و توده ها را چنان بخود مصروف سازد —
جویانه مقاومت رهایی بخش و ضد استعماری
که فرصت اندیشیدن به جور و ظلم عباسی
واموی را نیابند .
- و آگاهانه می کوشند ، اسلام بدون محتوی
شوک نیز این چنین است یعنی در جامعه
و تاریخ نمود عینی دارد و جنگ توحید و شرک
و آگاهانه می کوشند ، اسلام بدون محتوی
و تاریخ نمود عینی دارد و جنگ توحید و شرک
نیز نه جنبه ذهنی که جنبه عینی و تاریخی
کسی از آن چیزی نفهمد و فقط معتقد بودن
دارد که پیدایش شوک نه معلول تفکرات
بدان کافی باشد . زیرا اگر ای عدالت و آزادی
ذهنی این فیلعوف یا آن متکلم بلکه موله و
و محصول نظام طبقاتی ، و حاکمیت طبقات
و امثالهم به میان آید خود حضرات نیز مورد باز
— پرس قرار می گیرند .
- استثمارگر بر تاریخ است .
- آیا مبارزه آزاد یخواهانه و بیکار عدالتخواهانه
با اسلام منافات دارد ؟ از دیدگاه مرتجعین
تئوری انقلابی مذهب علیه مذهب بر پایه
آری ، ولی در اسلام راستین محمد ارسال
تجربه علمی تاریخ و متکی بر تمیینات قرآنی
روشنگرو افشاگر توطئه شومی است که زرمندان
رسول و انزال کتب بخاطر تحقق قسط و عدالت —
برزورمندان ، به همدستی روحانیت و ملایان
معرفی می گردد و شکستن زنجیرهای بندگی
بخاطر مبارزه با توحید اجتماعی که انبیا
و اسارت — و یضع عنهم اصرهم والاغلال التي
ابراهیمی منادی آنند برپا کرده بودند .
کانت علیهم (اعراف ۱۵۷)
- ادامه همین جریان است که قاسطین ، ناگفتنی
ایدئولوژی اسلامی و تجربه های بشری ؛
و مارکسین را بخاطر از بین بردن امامت سازمان
در برخورد با علم و سایر تجربیات بشری از

در برابر وجود و جریان وجود داشته است، یکی جریانی که با داشتن قرآن و بودن دین خود رابی نیاز از مردانش و انداخته و تجربه آن دانسته و بدین ترتیب تجربه ای را بویژه در عرصه عمل اجتماعی کفروند قه و الحاد و اذخالی مالیس من الدین تلقی کرده و بنام حفظ بیضا سلام و دفاع از حریم قرآن راه را بر هر تجربه ای بسته، اسلام را نیز در محدود و فقه سنتی می فهمد و بیضا میزم و رویایی اسلام را اساسا منکر است.

اینان گرچه برای دریافت اسلام منابع چارگانه کتاب - سنت عقل و اجماع را به رسمیت می شناسند، اما در عمل فقط تکیه بر سنت دارند و فقه سنتی، چه فهم کتاب خدا را منحصر اموکول به وجود معصوم می سازند و اجماع را نیز موکول به حضور معصوم و از عقل نیز حتی تا هنوز تعریفی که قابل فهم باشد نداده اند.

در برابر این جریان، جریان دیگری وجود دارد که در تلاش است تا اسلام را به عنوان روشی و توجیه کننده تجربیات علمی در آورده و اسلام را با آن منطبق سازد. این جریان که در حقیقت امر به اسلام به عنوان یک - ایدئولوژی عدایت گراوری ندارد و آنرا تا سرحد ابزار توجیه پائین می آورد.

عملا به خلق ایدئولوژی می پردازد و این در قیقا همان کاری بود که خلفای عباسی به کمک دستیاران خود نیز آغازیدند تا با سیاست زدایی کردن جامعه و برداشتن

اسلام به عنوان مانعی از برابر خویش علویان را خلع سلاح نمایند. جریان اولی که در تمامیت اعتقادی اش، منافع فتوایها و آرایان را انعکاس می دهد و در یوش حفظ بیضا سلام به باسدار از منافع فتوای نیزم مشغول است هر برداشت مترقی از اسلام و مشخصا اندیشه های شریعتی را با چماق تکفیر مورد حمله کینه توزانه قرار میدهد. سردمداران همین جریان بودند که مارکسیزم اسلامی را به خاطر کوبیدن اسلام مترقی بر زبان ها انداختند و فتوای تکفیر شریعتی از جانب اینان بود که پشتوانه دستگاه در به زندان انداختن شریعتی شد.

در عین حال نباید فراموش کرد که حزب توده در این هنگامه پیوسته آشوبها و معرکه بود و است و بویژه تئوریسم بزرگ مارکسیزم در گذشته و اسلام شناسی امروزی یعنی آقای - طبری این ادعا که اندیشه شریعتی مخلوطی است از سوسیالیسم و آگزیستانسیالیسم و لیبرالیسم و آنچه که امروز از جوانب گوناگون تکرار می شود و شاید برای اولین بار توسط آیت الله مطهری ابراز شده باشد.

شریعتی در این رابطه معتقد است که ایدئولوژی اسلامی، می تواند با حفظ اساسات و یافتن برون مبنای ایدئولوژیک و با حفظ جهت گیری مکتبی خویش، از تجربیات علمی و سیاسی بشری و حتی از دستاوردهای ایدئولوژی های دیگر استفاده برد و این

مرد می صورت میگیرد ، شریعتی مارکس را بخاطر این ، مورد انتقاد قرار میدهد که چرا در شرایط و اوضاعی که سرمایه داری غرب کشورهای شرقی را مورد تاراج قرار داده بود و در روند ارشاد را بصورت سرمایه به غرب منتقل می ساخت از این غارت و چپاول حرفی به میان نیامده است و در عوض فقط کوشیده است تا سهم بولتاریا را از این غارت مشخص کند شریعتی کمونیزم را بخاطر آنکه ضد بورژوازیست مورد حمله قرار نمیدهد ، بلکه بخاطر آنکه ضد بورژوازی نیست روح بودجویی و اعمالت ماده وانگیزه های بورژوازی را از یک طبقه می گیرد و به تمام اندام جامعه منتقل می کند مورد حمله قرار می دهد و بخاطر آنکه سرمایه داری حزبی و دولتی را جانشین سرمایه داری فردی می سازد مورد انتقاد قرار میدهد ، نه به خاطر آنکه کمونیزم امام پرستی و بیفمبرپرستی را قبول ندارد بلکه بخاطر آنکه جاهل ترین شکل بت پرستی را در قالب رهبرپرستی ترویج می کند و فلسفه و علم و تخنیک و هنر و ادبیات را در خدمت تئویزه کردن این کیش جدید بکار میگیرد و برای محکم کاری هر چه بیشتر سازمان جهانی خود را می سازد تا هر منکر این بیامیر جدید الهولاده را رهسپار برهوت سایبریا سازد شریعتی حتی پارا از این فراتر می گذارد و سرگروه های مارکسیستی که چراختی یک ترجمه کامل از کاپیتال و دیگر آثار مارکس بدست نداده

استفاده نه فقط منافی با ارزشهای ایدئولوژی اسلامی نیست ، بلکه نشان میدهد غنا و توانمندی مکتب ماست . اما این هیچگاهی به معنی التقاط نیست چه پایه ثابت ایدئولوژی که جهان بینی و جهت گیری مشب را می سازد درین بهره جویی ملاک و معیار ماست . قبل از همه ، مکتب ها و فلسفه های رایج و حاکم را که بر تفکرونهت عصر و جهان ماحاکم اند باید شناخت زیرا کسی که ازین شناخت بی بهره است نمی تواند و حق ندارد از اسلام سخن گوید . آن کسی حق ندارد از اسلام سخن بگوید که مارکسیزم را اگر زیست نامیالیزم را بشناسد چرا ؟ زیرا با شناخت این دو جریان که یکی مدافع آزادی و اختیار انسان و دیگری مدافع برتری و عدالت در جهان است ، حساسیت و نیاز زمان خویش را در می یابیم و موقعیت خویش را بازشناسی می کنیم ، اما شریعتی در همین حد متوقف نمی ماند و میکوشد تا در پاسخ گویی به حساسیت و نیاز زمان فراتر از اگر زیست نامیالیزم و فراتر از مارکسیزم حرکت نماید زیرا اسلام یائین تراز مارکسیزم ، اسلام یائین تر از اگر زیست نامیالیزم نمی تواند پاسخگوی این نیاز باشد ، و نه حتی توان حفظ خود را دارد . انتقاد شریعتی از مارکسیزم نه از موضع راست ارتجاعی ، فنودالی و سرمایه داری ، دفاع از تقدس مالکیت و نکاح صفا و تعدد زوجات و ... بلکه از مواضع انقلابی و

ایدوهم چون مذهبی های منحط و متحجر
فقط به عقیده داشتن اکتفا ورزیده اید و بخاطر
انقلابی نمایی های کاذبانه فقط رنگ نکشایی
و یا متوسل سوار تان راسخ کرده اید
می سازد .
اسلام دین مردم ؛

یکی از دستاوردهای بزرگ انقلاب اسلامی
برداشتن واسطگانی بود که خود را واسطه
میان خدا و خلق دانسته و نمایندگان خدا
در زمین معرفی میکردند و ازین طریق ، تدریجاً
توانسته بودند به عنوان یکی از ارکان اساسی
و اساسی ترین رکن ادیان در آیند . تا آنجا
که فهم و شناخت دین را منحصر حقی خود
دانسته و تفسیر و تاویل آنرا فقط در توانایی خود
شان قلمداد میکردند . این طبقه که در برابر همه
نهیضت های توحیدی ، در پهلوی زورور ایستاده
بود و یکی از پایه های تثلیث شوم حاکم بر تاریخ
را می ساخت ، فقط زمانی توانست در تاریخ
اسلام زندگی از سرگیرد که امویان و عباسیان
با انحراف آشکار از اسلام و ضدیت تمام عیار
با انقلاب اسلامی ، به احیای نظام طبقاتی
جاهلی پرداختند و سلطنت موروثی و استبدادی
شان را بنام خلافت اسلامی آغاز کردند .
روحانیت در واقع امر به شبهه زاید نظام
- های طبقاتی در تاریخ اسلام زمانی شکل
گرفت که طبقات حاکمه ضرورت توجیه سیاست

- های ضد مردمی خویش به عنوان ضرورتی
در جهت استحکام حاکمیت ضد مردمی خویش
در یافتند .
استحالات اسلام از یک ایدئولوژی مردمی
و انقلابی ، به فرهنگ ، که عمدتاً در زمان
عباسیان صورت گرفت این طبقه را امکان آن
بخشید که فلسفه و منطق یونان را در روپوشی
از آیات و احادیث ، بنام علوم اسلامی جازند
و با منقول ساختن مردم به مسایل تجردی
و انتزاعی ، امکان اندیشیدن ، تفکر و -
موضعگیری علمی در برابر واقعیت های جاری
را از مردم بگیرند که گرفتند . علویان اما تادوره
امامت و تا عصر غیبت با درک عمیق از توطئه سر -
مداران حاکم و زمامداران ضد مردم ، مجالسی
برای ظهور و پیدایش این طبقه نهادند اما پس
از پایان دوره امامت و آغاز عصر غیبت ، جناحهای
راست و مارشکاو و تدریجاً زمینه را برای پیدایش
این طبقه در تاریخ علوی بوجود آوردند
علم اهل که پایا اساسی و مقدمه فقه کنونی
است از همین زمان به بعد وارد حوزه های
علمی شیعه شدند و نخستین چهره های
روحانیت در پیوند نزدیک با نظام خلافت عباسی
در درون شیعیان شکل گرفت و این در حالی
بود که نهضت انقلابی علویان ، راه انقلابی
و مردمی خویش را در ضدیت با رژیم های حاکم
ادامه میداد . این پروسه تا نهضت انقلابی
سربداران هم چنان ادامه داشت اما
با سرکوب آخرین بقایای وفادار به آرمان -

شیخ خلیفه و حسن چوری که به رهبری درویش عزیز گرد آمده بودند تا در برابر رجعت طلبان مدافع نفوذال ها و ملاکین به رهبری امیرعلی مؤید سبزواری از میراث انقلابی سرداران دفاع نمایند ، دامنه نفوذ روحانیت گسترده تر نشد .

(نکته قابل ذکر اینکه کتاب معصه بدرخواست همین امیرعلی مؤید توسط شهید اول نگاشته می شود) با وجود آمدن صفویان ، روحانیت کاملاً رسمیت می یابد و با رسمیت یافتن آن وقف طولانی در تاریخ علویان پدید می آید که اثرات آن تا امروز پدیدار است .

ضدیت و آشتی روحانیت با هر قدرتی فقط با در نظر نامت منافع صنفی شان صورت میگیرد و از این رو هر رزیمی چه ضد اسلام می باشد می تا آنجا که رعایت کننده منافع آنان باشد برای شان قابل پذیرش است . چنانچه که خلافت عباسی و . . . و در کشور ما سلطنت

ظاهرخان و نادرخان و داودخان قابل پذیرش بود . از همین روست که شریعتی اسلام منهای آخوند را مطرح کرده و نجات اسلام را قین از نجات مسلمین مطرح می نماید ، زیرا مسلمین فقط در صورتی می توانند نجات یابند که توانسته باشند اسلام را نجات دهند که اسلام کار مایه نجات آنان است . اما زمانیکه اسلام نه ابزار هدایت خلق بلکه ابزار توجیه منافع صنفی و طبقاتی گردد ، که گردید ما ست مسلمانی نتواند نشر اساسی -

خویش را در تاریخ ایفا کند .
و حدت اسلامی :

اثرات عموم و زیانباری که اختلافات فرقه ای و مذهبی در تاریخ مسلمین و بویژه - طی چند سده اخیر داشته است تبرکسی پوشیده نیست و اینکه هم اکنون یکی از

عمده ترین عوامل حاکمیت امپریالیستها بر سر نوشت خلقهای مسلمان تفرقه مذهبی موجود میان آنانست باز هم منکری ندارد -

اگرچه یاد داشته باشیم که استعمار غربی فقط به نیروی همین تفرقه و جنگ مذهبی بود که توانست امپراطوری عثمانی را که

همچون دیواری در برابر نفوذ استعماری اش ایستاده بود از یاد راند و راه

خودش را بسوی کشورهای اسلام می باز کند و در مراحل بعدی با همین حربه زمینسه

حاکمیت استعماری خویش را در کشورهای اسلام می مساعد سازد ، درمی یابیم که

یکانه راه پیروزی خلقهای مسلمان بر - استعمار و امپریالیزم تحقق امر کبیر بوحدت رسیدن آنانست .

از یرو باز بدینسو مسئله وحدت - مسلمین مورد جرو بحث مناقشه بوده است و راه حلهایی نیز پیشنهاد گردیده ، و

تلاشهایی نیز در این رابطه صورت گرفته است ، مع الوصف تفرقه و اختلاف خصوصت و کین توزی عم چنان وجود دارد چه - طراحان مسئله با این تصور که بحث های

داخلی ایجاد و مبارزه با دشمن مشترك را می
 - گیری کرد. آیا این يك وحدت تاكتيكي
 است؟ مسلماً خیزش و مبارزه مشترك باجهت
 - گیری مشترك و برعلیه دشمن مشترك آن
 بستریست که درعمل وحدت كامل را ممکن
 می سازد بویژه که هر دو طرف دارای منشاء
 و آبشخور و سرچشمه واحدی هستند. بستر
 مبارزه مشترك دربروسه تكامل اش روزتاروز
 مشتركات تازه و ارزشهایی مشترك تازه ای
 ایجاد می کند که گسستن آن ممکن نیست.
 شریعتی برخلاف آنانی که ریاکارانه از -
 وحدت اسلامي سخن می گویند اما درعمل
 همچنان به تفرقه اندازی و نفاق پراگنی
 مشغولند و تسلطی را به جرم سنی بودن
 بدتوازیهود تلقی کرده و در هنگامهٔ بیکار
 ضدصهیونیستی در لبنان شیعه و سنی
 را به جان هم می اندازند و یا برعکس آنانی که
 شیعیان را مجوس و نامسلمان معرفی می دارند
 به صراحت می گوید وحدت تشیع و تسنن
 امریست مجال اما وحدت شیعه و سنی هم
 ضروریست و هم ممکن.
 این يك واقعیت تلخ است که احزاب شیعه
 و سنی در جامعه ما جدا از هم و مطلقاً جدا
 از هم هستند و گرچه دوطرف از برادری -
 اسلامي سخن می گویند اما هر دو طرف دروغ

کلامی و فقهی و فلسفی گره گشای مشکل
 است فقط توانسته اند دامنه اختلاف را
 و شیعتر بسازند، و اصولاً این حقیقت
 را که سرچشمه این اختلافات در آغاز امر -
 به مسایل فقهی و کلامی بلکه مسایل عملی
 بوده است از نظر دور داشته اند. واقعیت
 اینست که فقه و اصول و فلسفه و کلام و غیره
 تدریجاً بخاطر توجیه اختلافات عملی بکار
 گرفته شدند و اختلافات را جنبه تئوریک
 بخشیدند.

شریعتی در نخستین گام در موضوع
 رازهم تفکیک می نماید یکی وحدت -
 تشیع و تسنن و دیگری وحدت شیعه و سنی
 را و به این نتیجه می رسد که وحدت شیعه -
 و سنی هم ضروری است و هم ممکن اما بحث
 روی وحدت تشیع و تسنن فقط وقت خود
 را هدر دادن است و هم چنان که تجربه -
 نشان داده است منتج به نتیجه ای -
 نخواهد گردید. وحدت شیعه و سنی
 در برابر دشمنان رنگارنگی که هر دو را -
 یکسان مورد بیورش قرار داده و از اختلاف
 آنان تغذیه می کند فوری ترین و حیاتی
 - ترین اقدامی است که میتوان بدان
 متوسل شد و ازین طریق جبهه واحدی
 برعلیه امپریالیسم و صهیونیسم و ارتجاع

هرگز بر استعمار سرخ و سیاه

می گویند. بدان باورند دارند در حالیکه
 یکی از برترین حیاتیترین مسئله در
 مقاومت کنونی ملت مائلاش و کومش در همین
 راستاست. مقاومت کبیر ملت ما امکان همدا
 و همراهی در مبارزه علیه دشمن مشترک
 رابه عنوان زمینه ای که وحدت عمل را
 ممکن می سازد ایجاد کرده است، تحکیم
 برادری و تبار وحدت راستین اسلامی -
 بهتر از این نمی تواند زمینه ای بیاید چه
 این نیز مسلم است که با حرف و ادعائی توان
 به وحدت رسید مگر آنکه ریاکارانه و -
 عوامفریبانه آنچنانکه قبل از این مرسوم
 بوده است از وحدت سخن گفته شود .
 با در نظر داشت آنچه که در بالا بر شمردیم
 شریعتی رانه به عنوان یک شخص بلکه به
 عنوان یک راه که پاسخی است علمی به
 نیاز واقعی ما مطرح می سازیم و با همین تلقی
 است که شریعتی رابه مشابه عنوانی
 برای یک عصر تلقی می کنیم . و البته از
 آغاز گفته ایم که شریعتی برای ما مرجع
 تقلید نیست و هیچ توضیح المسائلی از
 خود بیادگار نگذاشته است تا مقلدان چشم
 و گوش بسته او باشیم و مقصد تبیین و تیسرک
 در جستجوی احوط و اقوی و مستحب احکامش
 باشیم . شریعتی معلم و آموزگار ما نیست
 و سواره راه رفتن رایاد داده است و ما از او
 چگونه رفتن را آموخته ایم . از او چگونه
 دیدن رایاد گرفته ایم و چگونه شناختن را

وقبل از همه نه گفتن را که: اسلام دینی
 نبود که بانه محمد وارث دین توحید خدا و
 وحدت خلق در تاریخ انسان پیدا آمد
 بقیه در صفحه ۴۸

قانون اساسی . . . بقیه از صفحه (۳)

یکی از اجزای برترین فواید سیاسی سخنرانی نا -
 تجیب، در انتقاد از حزب در آن قسمتی بود
 که از فقدان رابطه مردمی و تنوع ای اعضای
 حزب سخن میگفت و به اعضای حزب، نزدیکی
 با مردم و با خبر بودن از حال و احوال مردم
 را توصیه میکرد .

رفقاء : در قرن یازدهم برای آنکه دهقانان
 بتوانند به قصرخان رابطه بگیرند - ریسمانی
 را که در آن زنگهای متعدد آویخته شده بود
 به قصرخان وصل کرده بودند . حقیقت
 اینست که همین چند جمله بهتر از تمام قانون
 اساسی ماهیت حزب و رژیم مزدوران را در مرحله
 کنونی حکایت میکند . بر راستی که مزدوران
 چه سرنوشت شومی دارند . روزی، در هیئت
 نمایندگان پرولتاریا و دهقانان و مدافعان -
 سوسیالیسم علمی و حکومت زحمتکشان ظاهر
 می شوند و زمانی نیز مدیحه سرای بزم اربابان
 فتوادل و ملاکین ستمگرمی شوند . چه
 می توانند کرد، که :
 در پس آینه طوطی صفتش داشته اند -
 آنچه استاد ازل گفت بگو می گوید .

تذکر این حقیقت واضح و بدیهی رابه عنوان
 مقدمه ای جهت ورود به بحث لازم میدانیم
 که: - محتوی هر قانونی را صرفا در رابطه

با ماهیت مرجعی که این قانون را صادر میکند
 می توان با زشناخت و به بحث گرفت، چه
 قانون و هر قانونی بدون در نظر داشت این
 رابطه از اساس فاقد معناست و جزمشتی —
 الفاظ و حروف و کافه چیزی نیست. در رابطه
 با طرح قانون اساسی رژیم مزدوران، هر نوع
 برخورد انتزاعی و تجریدی در واقعیت امر،
 نوعی رویوش گداشتن بر روی ماهیت رژیم و
 اربابان رژیم است و کسانی که از این موضع
 برخورد می کنند، خواسته یا ناخواسته،
 جز انحراف فکری برای مردم ارمغانی بسبار
 نمی آورند.

نمونه این چنین برخورد غیر علمی را در نشریه
 یکی از نیروهای ماوراء چپ که ماشاء الله همگی
 را قرضه از خود می پندارد می توان دید. این
 نشریه، ماده دوم طرح را که دین اسلام را یکی
 ارکان سیاسی رژیم می شمارد، میناه گرفته
 و تناقض این ماده را با سایر مواد قانون اساسی
 نشان می دهد: — مثلا به زعم نویسندگان
 نشریه: اسلام مخالف آزادی مسافرت
 برای زن، حق شرکت زن در دفاع از وطن و...
 و خلاصه تساوی حقوق زن و مرد می باشد،
 در حالیکه طرح قانون اساسی، در مواد ۵۹
 — ۴۱ — ۶۳ و ... این حقوق را برای —
 زنان بر رسمیت شناخته و تساوی زن و مرد را —
 می پذیرد. پس چه باید کرد؟ پاسخ نشریه
 مذکور اینست:

به این ترتیب در دولتی که دین اسلام —
 کاملا از آن جدا نه شده، بلکه یکی از —

پایه های اساسی سیاسی آنرا تشکیل دهد،
 احترام کامل، به آزادی و کرامت انسانی زنان
 و حمایت از آنان غیر ممکن است:

صبر کنید رفقا! تا خدای نخواسته از —
 هولی حلیم به دیک نیتید، شدت تمایل به
 نقد، نباید شمارا چنان از خود بی خود بسازد
 که عوض امپریالیزم شوروی یخن اسلام را —
 بگویید، خود شما می دانید که قبل از شما
 کسان دیگری از همین راه به این نتیجه
 رسیدند که رژیم خلقی بهتر از خوانی هاست
 و میدانید که سرانجام کارشان به کجا کشید
 نانجیب در سخنرانی خویش اعلام کرد که
 حدود پانزده هزار انتقاد در مورد قانون
 اساسی رژیم به کمیسیون های مربوطه واصل
 شده است و مقامات مسئول روی آنها مصروف
 بحث اند. پس انتقاد به تنهایی خود مهم
 نیست، آنچه که مهم است دیدگاه و یا به ستر
 بگوییم چگونه دیدن قضا یا است.

اگر امروز رژیم مزدوران از اسلام سخن میگویند
 قبل از این نه فقط از اسلام سخن نمی گفتند
 که به شدت عقده ضد مذاهب داشتند، تا —
 آنجا که وکلای خلقی در مجلس شورایی بر رغم فشار
 قشریون، حتی یکبار نیز حاضر نه شدند بسم —
 الله را در آغاز سخنرانی شان بکار ببرند؛
 و تره کسی در نهایت با اجبار و اکراه فقط حاضر
 شد بگوید من فرزند مسلمانم! رژیم تا بیروز
 از سوسیالیزم و کمونیزم و عدالت اجتماعی و —
 فلسفه علمی وایدنولوژی مترقی سخن میگفت؛
 آیا آن ادعاها در ماهیت دولت نقبتی داشت؟

و یا اگر فرد ارژیم دوباره همان ادعا ها را از سر
 گیرد همه چیز دگرگون خواهد شد ؟
 این مسئله ، که نظر اسلام در مورد زن
 چیست را مطرح نمی کنیم و حتی این را که —
 نویسندگان ، تمامی استناد شان ، قسمتی از یک
 آیه قرآن است و این گونه استناد سوء استفا
 ده جوینان و غیر علمی است به جای خود
 می گذاریم و لکن دینکم ولی دین گفته میگردیم
 چه ما از رفقا انتظار داریم که در مورد قرآنی
 که بدان اعتقاد ندارند ، بیشتر ازین مطلع
 باشند ، اما مسئله اینست که رفقا حتی —
 کتاب های مکتبی خود شان را نیز باز نمیکنند
 چه یقین داریم اگر دولت و انقلاب را می خوانند
 — نه ، این چنین ناشیانه قلمدان نمیگرد
 — ند نکند که ایشان نیز آن کتابها را فقط
 به قصد تبیین و تبرک و بالای سرمایه گرفتن
 و . . . باور دارند . . .
 و یک سوال : — آیا فراهمی ماهیت دولت
 و بحث انتزاعی روی قانون اساسی اش رو —
 یز یونیزم نیست ؟
 دیگه و موضع ما
 افغانستان کشوریست مستعمره با رژیم
 مطلقاً وابسته و مزدور به قدرتی امپریالیستی
 که موضع گیری ها و عملکرد های این رژیم حتی
 در جزئیات خود نیز از سانیر و فرامین سردمدار
 — ران امپریالیستی شوروی تبعیت می کند
 چه این رژیم توسط امپریالیزم ساخته و پرداخته
 شده است و حزبی که تکیه گاه اساسی این رژیم

است توسط شورویها بوجود آمد ، به دلایلی
 که اینجا مجال ذکرش نیست توسط خود شورویها
 به دو شاخه منشعب شده و نه آنگونه که برخی
 — ها می پندارند بر اثر اختلافات فکری ،
 مثلاً دموکراسی ملی و دموکراسی خلقی . —
 سپس بنا بر تصمیم شورویها با هم
 یکی شده و عامل اجرای طرح کودتای
 گردیدند .
 در یک جامعه مستعمره ، از آنجا که موسسات
 و نهاد های اجتماعی — اقتصادی ، سیاسی
 ، فرهنگی ، خاص خود شرا قبل از حاکمیت استعمال
 دارد و از آنجا که این نهاد ها و موسسات در پیرو
 — سند تکامل یک ملت و در راه برآوردن ساختن
 اهداف خاص و مشخصی ایجاد شده که الزماً
 نمی تواند با اهداف استعمار در یک راستا
 قرار گیرد و مقاصد استعمار را برآورده سازد ، بنا
 استعمار دست به ایجاد و ساختمان نهاد هایی
 می زند که برآورنده اهداف و مقاصد وی بوده
 و تأمین کننده منافع وی باشد . همسان
 — سازی موسسات و نهاد های کشور مستعمره
 یا کشور متروپول در ابعاد سیاسی ، اقتصادی ،
 اجتماعی ، فرهنگی و غیره الحاق و ادغام
 همه جانبه کشور مستعمره را به کشور استعمارگر
 ممکن می سازد .
 بر همین مبناست که می توانیم بگوییم
 در کشورهای مستعمره ، استعمار زیر بناست
 نه شکی تولید ، نه ابزار تولید و نه مناسبات
 تولید ، زیرا ابزار تولید نیز در دست

استعمار است و استعمار است که هم آنرا ایجا د
می کند و هم در آن محدوده ای که منافعیست
ایجاب کند آنرا شکل می بخشد و رشد میدهد
اساسا استعمار است که چگونگی تولید را
تعیین می کند .
حتی استعمار است که برای ملت مستعمره
مذهب درست می کند ، دایقه هنری
می دهد ، فرهنگ می سازد و
و ازین طریق زبونی خاصی که همسان -
روینا های اجتماعی جامعه مستعمره را با
روینای کشور استعمار هم سان سازد -
بوجود می آورد . با اتمام این پروسه است
که الحاق طلبی و ادغام استعماری کامل
میشود و پایه های مادی و معنوی مقاومت
در کشور مستعمره از بین رفته و جای خود را
به عوامل موافق با استعمار عوض می کند .
کاری که برجسته ترین نمونه های آنرا
در کشورهای اروپای شرقی و خلیجی
از کشورهای تحت استعمار در آسیا ، آفریقا
و امریکای لاتین میتوان به چشم سر
مشاهده نمود . این همان سیاستی
است که شورویها ، تحت عنوان راه رشد
غیر سرمایه داری ، در کشورهای جهان -
سوم عنوان می کنند .
بر پایه این تلقی است که ما معتقدیم
تا زمانی که استعمار بر کشوری حاکم باشد ، هیچ
تغییر و گرونی بی رانی توان جستجو کرد
که متضمن ندره ای از منافع مردم باشد ، چه
بدان استعمار کشانیده است .

این چنین تغییر و تحولی در کار حاکمیت
استعماری اصولا نمی تواند شکل گیرد در
چنین جامعه ای ، هر تغییر و تحولی رفومیستی
است رفومی که بخاطر تحکیم و تعمیق حاکمیت
استعماری و از میان برداشتن موانع از جلوپای
استعمار عملی می شود . از همین روست که
در جامعه مستعمره معادله های اجتماعی
به عکس شان بدل میگردد ، حتی کلمات و
مقولات سیاسی مفهومی دیگر به خود
ضد میگردد .
به عنوان مثال در جوامع فئودالی و
نیمه فئودالی ، فوری ترین اقدام انقلابی
در جهت خدمت به مردم و تأمین استقلال
و تحقق عدالت اجتماعی ، ایجاد گرونی در
مناسبات ارضی و اصلاحات ارضی به حساب
می آید که بدون اقدام بدان نمیتوان گامی
بسوی اهداف انقلابی برداشت . اما در یک
جامعه مستعمره این اقدام توسط خود استعمار
گران روی دست گرفته می شود ، چه
استعمار با همین اقدام است که قادر به سلب
استقلال ارضی کشور مستعمره گردیده و
موانع را از جلوپایش بر میدارد . بر
همین اساس ، آزادی زن ، تعلیم و تربیت ،
اقدامات اقتصادی و فرهنگی وغیره را میتوان
قیاس کرد . عدم توجه بدین مسئله و
قتضات انتزاعی افراد زیادی را تا سرحد
دفاع از اقدامات استعمار گرانه و حتی سقوط
بدان استعمار کشانیده است .

بدین ترتیب درمی یابیم که در موقعیه افغانستان، دولت مستقل، واحد و غیر قابل تجزیه بود، بر تمام قلمرو خود دارای حاکمیت می باشد، جمهوری دموکراتیک افغانستان کشور غیر منسلک بوده در پیمان های نظامی شامل نمی شود و تاسیس پایگاه های نظامی خارجی را در قلمرو خود اجازه نمی دهد، وقتی با وجود یکصد و پنجاه هزار ارتش اجنبی و هزاران مستشار اقتصادی و سیاسی و نظامی در افغانستان و رهبری کلیه امور افغانستان دولت مستقل نامیده شود و زمانیکه بر علاوه حضور همه جانبه نیرویها در اتحاد تمام مبنی بر سرکوب وحشیانه مردم افغانستان و قتل عام و آواره نمودن آنان، قسمت وسیعی از ترغیبات پامیر به کشور شوراهای ملحق می گردند و مردم مسکونی شمال افغانستان با مباردان شبانه روزی به ترک خانه و کاشانه شان مجبور می گردند تا جای خالی شان توسط روسها پر گردد بتوان از افغانستان واحد و غیر قابل تجزیه سخن گفت و از حق حاکمیت آن داد سخن داد و با وجود حضور قشون اجنبی و وابستگی آشکار نظامی عدم انسلک رانیز عنوان کرد و از عدم شمولیت در پیمان های نظامی حرف زد و وجود هزاران پایگاه نظامی اجنبی رانده گرفته، مقاومت نه ساله مردم کشتار بیشتر از یک میلیون و آواره شدن بیشتر از شش میلیون انسان راه هیچ گرفت و زمانیکه فقط یک مسئله می ماند و آن موضوع قابل بحث

فعلی کشور مائک استعمار زبیرینای آنرا می -
 - سازد، نه می توان بر اساس همان معیار -
 - های به قناعت در مورد اقدامات رژیم -
 پرداخت که در شرایطی غیر از این می تواند
 کارآ باشد، قانون اساسی رژیم، پایه
 حقوقی و دموکراتیک ساختار نظامی است که
 بخاطر تحکم حاکمیت استعماری و کامل ساختن
 آن مطرح می گردد و از همین رنجیب مزدور
 آنرا سند اساسی و بزرگترین سند که سومین
 مرحله تکاملی کودتای ضد انقلابی مزدوران
 شوروی با آن آغاز می شود نام می گذارد
 انتشار طرح قانون اساسی، در ادامه مصالحه
 ملی و تبلیغات یرتب و تاب رژیم پیرامون
 آن، توأم با تلاش های عملی، بخاطر آن -
 صورت می گیرد، که رژیم کودتا از ابتکار بیشتری
 برخوردار باشد و به قول نجیب حزب خلق نقتر
 رهبری کننده و ذویشر را حفظ نماید و برای اعمال
 رهبری خود پایه قانونی داشته باشد
 بدین ترتیب رژیم کودتا، حدود و شمولی -
 اصطلاح آشتی ملی را مشخص کرده و تلویحا
 خاطر نشان می سازد که حتی یک گام نیز از
 مواضع خود عقب نخواهد نشست. این مسئله
 - ایست که سروری گذر بر مواد قانون اساسی
 به روشنی آنرا حکایت می کند، بطور مثال
 میتوان نخستین ماده فصل اول را مشاهده
 آورد .
 ماده اول : - جمهوری دموکراتیک

ونزاعی در افغانستان وجود ندارد، بر همه واجب ولازم است که قضا یا راهمانگونه ببینند کروسهامی خواهند، مقولات راهمانگونه بفهمند کروسهامی خواهند، کلمات راهمانگونه معنی کنند که روسها آرزو دارند آزادی چیست؟ استقلال چیست؟ عدالت اجتماعی به چه معنی است؟ تفسیر آنرا کسی جز امپریالیست‌های شوروی نمیتواند. بنابراین اگر فرد ای پس فرد هزاران بیگنا را به مرگ محکوم کردند و در وسایل نشراتی خود اعلام نمودند که هزاران نفر آزادی عطا کردندیم باید پذیرفت و:

اگر شه روز را گوید شب است ای سر بسایید گفت اینک ماه و پروین زمانیکه امین عنوان رئیس جمهوری داشت هرگاه را دیوی رژیم از برگداری مارش و میتنگ سخن می گفت، مردم همه میدانستند که در ورطه متذکره عذیان و قیام مردمی آغاز شده است و مردم بر علیه دولت و اربابان روسی اش به قیام مسلحانه پرداختند و به تعبیر امین مردم پشیمانانی خویش را از انقلاب شوراعلام کردند. در ذیل ماده فوق امین تبصره وجود دارد: - در نتیجه نظر خواهی عامه امکانات آن وجود دارد که جمهوری دموکراتیک افغانستان به جمهوری افغانستان مسمی گردند صالح محمد زبیری در سخنرانی اش در کنفرانس کدایی حزب از جمله می گوید که: د لایل

زیادی برای این تغییر نام وجود دارد و از جمله اینکه نام و عنوان مهم نیست، و چیزی را عوض نمیکند. و راست میگوید، زیرا در فرهنگ مزدوران کلمات فاقد معنی هستند و برای عوام فریبی بکار نمی آیند و هیچ تعهدی نیز بر نمی انگیزند. وقتی بود و نبود

این کلمه مساویست پس چه جای همه پرسشی مگر اینکه مردم را با باد هوا دل خوش ساختن باشد. کلمه دموکراتیک در فرهنگ خلقی های مزدور، مراد ف است بارزالت پیشگی، وطن فروشی بی ناموسی، ثانیاً تانی و عوام فریبی و این را تاریخ سیاه این حزب ننگین شهادت می دهد و صالح زبیری دلک رسوای شوروی در واقع اطمینان می دهد که با حفظ و یا حذف این کلمه در روال کار مزدوران تغییری ایجاد شدنی نیست.

اما کار از محکم کاری عیب نمیکند برای تاکید هر چه بیشتر ماده شصت و هفتم تفسیر قانون اساسی را از صلاحیت های لویه جرگه برمی شمارد. از هم اکنون معلوم است که لویه جرگه چه چیز است و چه تفسیری میتواند داشته باشد.



صلح راستین فقط با طرد کامل امپریالیزم

همین يك ماده تنهایی خود می تواند ماهیت اساسی و ماده المواد قانون نام نهاد
 مصالحه ملی نانجیبان وابسته به کرمین رایسه مزدوران در واقع همین ماده است آنچه در
 خوبی روشن سازد و نشان دهد که مصالحه ذیل آن آمده است قسماً بخاطر توضیح و تشریح
 ملی کدایی جز دعوت به تسلیم و سازش وید بیشتر هیچ همین ماده اساسی و قسماً بخاطر خالص
 انقیاد و عبودیت روس ها چیزی نیست . از نبودن عریضه نگارش یافته است بگونه ای که
 همین روست که نانجیب مصرانه می گویند هیچگاهی نتواند معارض با این ماده اساسی
 به سایر مزدوران شوروی اطمینان دهد که ، طرح باشد . اینرا بیوسته بخاطر داشته باشیم .
 مصالحه مسلمی نه يك شکست بلکه يك پیروزی مادومین ماده : ماده دوم ، دین افغانستان
 است . خلاصه کیم ، اولین ماده طرح دین مقدس اسلام است . . . ؟ . (یعنی چی)
 قانون اساسی رژیم ، در متن و محتوی خود شروع در همین رابطه قسمتی از ماده چهارم قابل
 اشغالی نظامی افغانستان حاکمیت روسها ذکر است ! هیچ يك از اتباع حق ندارند از
 بر کشور ، سلب استقلال سیاسی ، کمتر بیشتر از دین به منظور تبلیغات ضد ملی و ضد مردم
 یکنیم بلیون انسان آزاد بخواه و آواره ساختن ایجاد دشمنی و ارتکاب سایر اعمال مخالف
 حدود شش میلیون انسان را قانونیت بخشمیه جمهوری دموکراتیک افغانستان ، استفاده نکنند
 را برای هر اقدام دیگری باز میگردارد و در حال با آنکه این ماده (ماده دوم) در ذیل
 — لیکه هیچ تضمین تعهد آور ، نه فقط بدست عنوان اساسات نظام سیاسی دولت در —
 تعید دهد که هر تضمینی را نمی کنند طرح نام نهاد جادارد ، مع الوصف طوری
 اربابان امپریالیست شوروی ، با تنظیم این ماده گنگ و مبهم است که نمی توان معنی مشخصی
 و گنجاندن آن در سرفصل قانون اسارت آور از آن فهمید و این البته آگاهانه و تحمیدیت .
 خویش کوشیده اند تا کلیه دعای مزدورانش اگر منظور از این ماده اینست که
 مبنی بر ، خطر تجاوز امپریالیستها ، وابسته مردم افغانستان مسلمان هستند ، که نیاز —
 بودن مقاومت به امپریالیستهای غرب و — به گنجاندن در قانون اساسی ندارد ، زیرا
 غیره را که طی این نه سال بیوسته تکرار کرده پذیرش ردهم ، نه پیش هیچ اعتقادی به رسمیت
 اند قانونیت بخشمیه و بر همین اساس ، سر یافتن موکول نمیشود ، خود کامترین رژیم هانمیز
 — کوب ، قتل ، غارت و خانه سوزی و آواره سازی نمی تواند مردم را به پذیرش عقیده ای ملزم
 مردم زحمتکش افغانستان را توجیه قانونی و یابانه نمی آن مجبور سازد و از همین رو —
 ناپسند .

ویرپایی خاکمیت مردم ممکن است و پس .

عنوان يك اصل مورد اتفاق، عقیده را امری
شخصی تلقی کرده اند. و اگر غیر ازین
است چرا از توضیح بیشتر در این مورد خود
داری شده است.

قبل بر این، اشاره کردیم که استعمار
در کشورهای مستعمره نه فقط نهاد های-
اقتصادی - نظامی، سیاسی و اداری هم را
- ستا با منافع غارتگرانه اش - می سازد
و خلق می کند که برای کشور مستعمره، -
مذهب نیز درست می کند، طبعاً مذهبی که -
متضمن توجیه سیاست استعماری اش بود
و منافع آزمندانه اش را تامین نماید. این
دین جدید کرج، اسم و عنوان همان دین -
مورد اعتقاد مردم را دارد. از نظر محتوی
و جهت صرفاً، تامین منافع استعمارگر -
در آن مضمراست و بس. اسلام نجیب
از همین قماش است.

اسلام، به اینگونه که نجیب و دارودسته اش
از آن سخن می گویند معنی و تفسیر مشخصی
ندارد بلکه تفسیر و معنی آن بر اساس قانون
در اختیار خودشان قرار دارد و هرگونه کسه
بخواهد می تواند آنرا معنی کند
و در خدمت توجیه سیاست ضد مردمی اربابان
روسی اش قرار دارد. این اسلام در نخستین
کلام باید با محتوی ماده اول طرح نامشهان
که توجیه اشغال نظامی و کشتار میلیونها
هموطن و را در خود پنهان ندارد
نباید و نمی تواند معارض قرار گیرد، که هیچ

بلکه باید به توجیه نیز بپردازد
در ثانی مردم حق ندارند از آن غرض مخالفت
با دولت و سیاست های ضد مردمی اش استفاده
کنند. پس این دین مال اختصاصی رژیم -
مزدور است و اقلیت اینست که بویژه طی
سده های اخیر، بخاطر حاکمیت ارتجاع محلی
و توطئه های استعمار و عوامل و ایادی اش
و ناآگاهی و ناآشنایی مردم مابه ارزشهای
و الای توحیدی، پیوسته، این محافل و -
طبقات حاکم و مرجع ضد مردمی بوده اند
که اسلام را مورد استفاده قرار داده و آنرا
در خدمت، توجیه حاکمیت شوم شان بکار
گرفته اند و از ظاهر، دلود، تا امرای ماضی
ازینکه اسلام عاملی گردد برای عصیان و انقلاب
مردم ترسان بوده و در همین رابطه جمعیت
- العلماء ها و دارالاحساب هانیز ساخته
و پرداخته و نصب و عزل امام جماعت و مفتی
دین و حق انحصاری خویش دانسته
اند. اما در هر رازنای تاریخ ملت ما هیچ
قیام و مقاومت و عصیان مردمی را (البته پس
از اسلام) نمی توان سراغ گرفت که -
مذهب و احساس مذهبی، نقش برانگیزاننده
و محرک در آن نداشته باشد. از مقاومت
- های ضد اموی و عباسی (که البته بایکی
در استثنا) تا جنگ های استقلال طلبانه
ضد انگلیسی و تا مقاومت کنونی مردم مابه روشنی
میتوان دید که در بدترین شرایط و حیالات
تنها تکیه گاه و پناهگاه و ملجاء و مأوای مردم

ما، اسلام بوده است و این تنها موردی بوده [۱] فقط از آن خداست به روشنی درسیافت
 است که دین در اختیار مردم قرار گرفته و [۲] چرا اسلام محمد، برای ابوجهل، توحید
 منافع آنانرا منعکس می ساخته است. اکنون [۳] عیسی برای سزار روم و توحید موسی برای فرعون
 نیز چنین است و هیچگاهی ملت ما برای عصیان [۴] مطلقاً غیر قابل استفاده است؟ بخاطر آنکه
 و انقلاب از نجیب و امثالش اجازه قانونی نمی [۵] در آن زمان ارتجاع بر مذہب تسلطی نداشت
 - خواهد و تکیه بر مذہب را بخاطر مبارزه - تا آنرا فاقد معنی و محتوی سازد بنا "توده" -
 علیه امیرالیزم و عوامل و ایادی اش کنار نمیگذارد [۶] مردم به سادگی قادر به فهم محتوی - معنی
 اما اسلام نجیب اینرا نمی فهمد و یا نمیخوا [۷] وجهتگیری آن بودند و اسلام برای شان سرد
 - هد، چه اسلام نجیب، دست پخت [۸] مجموعه الفاظ و کلمات نبود که هر کسی با سر
 و دست پرورده خود اوست و لا جرم در خدمت [۹] زبان آوردن آن بتواند خود را مسلمان -
 توجیه فروری و چاکرمنشی و لفظ مآبی رژیم بی [۱۰] اعلام کند .
 آبرویش . و این نه اولی بار است که اسلام [۱۱] نجیب، این نانجیب فرومایه کماکنون نجیب
 این چنین مورد سوء استفاده قرار میگیرد [۱۲] - الله شده است، در سخنرانی خوبش
 که از روزگاران بیس قدیم چنین بوده است. [۱۳] در کنفرانس حزب فرومایگان و طنز فروش من جمله
 درین جایگاه دیگر تکرار آنچه راکه بارها - از ایجاد حزب اسلامی راستین!! که جمعی
 فریاد کرده ایم - ضروری میدانیم [۱۴] از علما!! روز خانین دست اندر کار ساختمان
 و آن اینکه تهی ساختن اسلام از مضمون و بس [۱۵] آن هستند نیز سخن گفت و امار ما جسد
 محتوی مردمی، انقلابی و متوقی اش توسط [۱۶] و تکایا، احترام به روحانیون و ملایان و کاهش
 ارتجاع مذہبی و نفی جهتگیری رهایی بخش و [۱۷] هزینه حق رابه عنوانی دلایلی که گویای
 آزادی بختر آن، عملاً این امکان رابه نانجیب [۱۸] حمایت جدی رژیم از دین اسلام است بر
 داده است تا اینگونه بی شرمانه از اسلام - [۱۹] شمرد .
 سخن گوید . آنانکه از جهل عوام تغذیه کرده [۲۰] زمانیکه اسلام مرادف باروحانیت و مسجد
 - اند و می کنند، و بخاطر حفظ سیادت و [۲۱] و تکیه خانه باشد و بس، همانگونه که مرتجعین
 آقایی و ربابی شان در تعمیق جهل و چاکرینی [۲۲] ضد خدا و مردم به مردم آموخته چنانجیبویا
 خرافه و جادو به جای اسلام، همیشه کوشیده [۲۳] هر نانجیب دیگری نتواند ادعای مسلمانسی
 - اند و مانع آگاهی یافتن مردم از اسلام شده [۲۴] کند؟ اما حقیقت اینست که اسلام خیلی فراتر
 اند، باید حساب پس بدهند . اکنون میتوان [۲۵] از نیست که مسجد و محراب نیز، اگر در خدمت
 معنی تاکید قرآن مجید را درین مورد که "دین [۲۶] دشمنان مردم و در جهت تضعیف و فریب

خورشیدی در شب

با چشمه‌ها شبم پر مهر آفتاب

سنگامه طلوع

و دشتها

آتشخو روز لال پلستوها

کدو در دشتها

دیدار آتشیانی تاراج رفتن را

بزرگشده اند باز

باشو روانتهاب

از عمق شب گدقنه و یخناک دشتها

هرم نوازش نفس گرم و پاک او

بدگونه نبود پتیهان پی پناه

انگشت ناز آتشی خورشید است

آوای پرده‌ها بت و ستاین گامه‌هاش

و قتیله با طنین رسای صلیبش

پوسته‌های شود

پدرسان مادرانه نرین نغمه‌های خواب

کاپوس تدریس آور و حشمت فزای را

